

# دقیقی پیشاهنگ فردوسی در عرصه‌ی حماسه سرایی

علی اسفندیاری

□ هر شاعر، آن چه را بر زبان می‌آورد یا حاصل تامل و تفکر شخصی اوست که از ذهن وقلش می‌تراود، یا با مطالعه و تفرج در آثار شاعران پیشین، مضامین دیگران را تعالی می‌بخشید و در شعر خویش به کار می‌بندد.

وجود گشتاسب‌نامه در دل شاهنامه، بهر حال این نکته را آشکار می‌کند که دانای طوس، دست کم در آغاز جوانی و شاعری خود، به آن کتاب دل‌بستگی داشته و از نفوذ گشتاسب‌نامه تاثیر پذیرفته است. حکیم ابوالقاسم فردوسی در ابیاتی که درباره‌ی دقیقی سخن گفته بالنسبه یا رعایت انصاف به نقاط ضعف و قوت کار و شخصیت وی اشاره کرده است:

جوانی بیامد گشاده زبان

سخن گفتن خوب و روشن روان

به‌نظم آرم این نامه را گفت من

از او شادمان شد دل انجمن

... بدان خوی بدجان شیوین بداد

نبود از جان دلش یک روز شاد

(۱۴۶/۱۰۱ و ۱۴۷ و ۱۵۰)

و نیز:

بسی بیت تا تندرست آمدم

نگه کردم این نظم مست آمدم

بداند سخن گفتن ناپکار

من این را نبشتم که تا شهریار

(۱۰۳۸/۲۳۴/۴ و ۱۰۳۹)

با این همه، تاثر حکیم طوس را از همشهری پیشگامش هرگز نمی‌توان نادیده انگاشت. همان گونه که در غزل، خواجه مدیون خواجوسته در عرصه‌ی حماسه‌سرایی هم فردوسی بزرگه و امدار دقیقی طوسی است. به‌نظر روان شاد استاد فروزانفر هم گشتاسب‌نامه بر دیگر مثنوی‌های حماسی نظیر «گرشاسب‌نامه‌ی اسدی طوسی که به تقلید از شاهنامه‌ی فردوسی سروده شده‌اند»، رجحان دارد:

«هرچند مخالف مذاق اکثر است، بی‌پروا اظهار می‌کنیم که گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی در حسن عبارت و جودت نظم پس از شاهنامه‌ی استاد طوسی اولین مثنوی بحر تقارب است و بر همه‌ی این مثنوی‌ها برتری دارد. (سخن و سخنوران، ص ۲۹)

با مطالعه‌ی گشتاسب‌نامه و مذاقه در آن می‌توان ادعا کرد که همانندی‌های بسیاری از جهت قافیه، مضمون، ترکیبات، واژگان، طرز بیان و نیز صور خیال بین سخن دقیقی و فردوسی دیده می‌شود.

انتخاب قالب «مثنوی» که مناسب‌ترین قالب برای بیان داستان‌های طولانی‌ست، نخستین تشابهی است که به‌چشم می‌آید. گزینش وزن عروضی مناسب، با فضای حماسی، یعنی «بحر متقارب مثنی محذوف» (فمولن فعلولن فعل) همسانی دیگر این دو اثر است. به‌نظر استاد محمدرضا بهار، مسعودی مروزی، پیش از این دو، شعر حماسی خود را در «بحر هزج» سروده بوده است. (ر.ک. سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۵ و نیز

لغت‌نامه‌ی دهخدا، ذیل لغت «مسعودی مروزی»)

به‌کارگیری گسترده و ویژه‌ی واژگان اصیل فارسی و کمی واژه‌های بیگانه به‌خصوص تازی، هم‌گونگی دیگر این دو کتاب است.

حکیم طوس با انگیزه‌ی ملی - انسانی در عالی‌ترین حد و نیز با برخوردارگی از اندیشه‌ی خردورزانه و دادگرایانه (نشأت گرفته از تفکر ایران باستان و همچنین باورهای مکتب تشیع و معتزلی) و علاوه بر آن دو، با داشتن شخصیتی عظیم این بار را به‌سر منزل مقصود رسانید. به‌قول دکتر سعید حمیدیان: «اثر عظیم همواره زاده‌ی شخصیت عظیم است. بویژه تراژدی و داستان تراژیک که لوح عظمت‌های ادبی‌ست، حاصل روح بزرگ و بی‌آرام سوفوکلس‌ها، شکسپیرها و فردوسی‌هاست». (نقل از ماهنامه‌ی آفتابستان، ش ۳، ص ۲۰)

در گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی، غلبه با رنگ دینی (دین بهی) است و خود وی نیز از نظر شخصیت هرگز به جایگاه فردوسی نمی‌رسد. البته به این دلیل بر آن نمی‌شود که حق وی گزارده نشود و پیشاهنگی‌اش در میدان بیان داستان‌های حماسی نادیده گرفته شود. باری، «تقدم فضل» در عرصه‌ی هنر، موجب نشود که «فضل تقدم» در پهنه‌ی ادب به بوت‌هی فراموشی سپرده شود.

در این جا، به اختصار مواردی از هم‌گونی‌های این دو اثر حماسی را با هم می‌سنجیم، البته «هم فزون آید اگر چنان که باید بشمری»: (بیت یا بیت‌های نخستین در هر شماره از دقیقی، و بیت‌های سپسین از حکیم فردوسی‌ست).

## الف- همانندی در صور خیال (تشبیه، استعاره، اطلاق و...)

۱- یکی باره‌ی برنشسته چو نیل

به تک هم‌چو باد و به تن هم‌چو پیل

(۵۰۹/۲۰۱/۴)

بگفتا دریغ از چنان ژنده‌پیل

که بودی خروشان چو دریای نیل

(۱۸۴۷/۱۸۴/۱)

۲- چو شیر اندر افتاد و چون پیل مست

همی کشت شان و همی کرد پست

(۵۸۲/۲۰۴/۴)

بزد دست سهراب چون پیل مست

برآوردش از جای و بنهاد پست

(بهین نامه‌ی باستان ۲۴۵۱/۱۵۸)

۳- بکردند یک تیر باران نخست

به سان تگرگ بهاران، درست

(۴۱۹/۲۰۰/۴)

ز دیوارها خشت و از بام سنگ

به کوی اندرون تیغ و تیر خدنگ

(۴۶۲/۵۴/۱)

بببارید چون ژاله ز ابر سیاه

کسی را نَبَد بر زمین جایگاه

(۴۶۲/۵۴/۱)

«ژاله» در بیت شاهنامه نیز به‌معنای «تگرگ» پسندیده‌تر است.

۴- ز تاریکی گرد اسپ و سیاه

کسی روز روشن ندید و نه ماه

(۳۶۹/۱۳۹/۴)

ز دو رویه تنگ اندر آمد سپاه

یکی ابر گفتی برآمد سیاه

(بهین نامه‌ی باستان، ۴۵۴۶/۲۷۲)

۵- ببوشیده شد چشمه‌ی آفتاب

ز پیکان‌هاشان چو دریای آب

(۴۹۷/۲۰۱/۴)

تو گفتی هوا ابر دارد همی

و زان ابر الماس یارد همی

(۴۹۷/۲۰۱/۴)

کمان برگرفتند و تیر خندگ

همی گم شد از روی خورشید رنگ

به نیروی که پیکانش الماس بود

ز ره پیش او، هم‌چو قرطاس بود  
(۲۵۲۵ و ۳۵۲۰/۳۲۸۴)

و نیز:

شود کوه آهن چو دریای آب

اگر بشنود نام افراسیاب  
(به نقل از حماسه‌سرایی در ایران)

۶- سپهرنگ بهزاد را پیش خواست

تو گفתי که بیستون است راست  
(۳۸۵/۲۰۰/۴)

ز بالای رستم همی رفت خون

بشد سست و لرزان که بیستون  
(۲۵۲۵/۳۲۹/۴)

۷- در و دشت‌ها شد همه لاله‌گون

به دشت و بیابان همی رفت خون  
(۵۶۲/۲۰۲/۳)

ز خون دلیران به دشت اندرون

چو دریا زمین موجزن شد ز خون  
(به نقل از حماسه‌سرایی در ایران)

تری و برتری بیان حکیم طوس، هم‌چون دیگر نمونه‌ها کاملاً نمایان است.

۸- یکی داد گسترده کز داد لوی

ابا گرگه میش آب خوردی به جوی  
(۲۹/۱۸۱/۴)

همنان از دل پاک و پاکیزه کیش

به آب‌شخور آری همی گرگ و میش  
(۱۱۶۸/۱۵۵/۱)

کتابه‌ی آب‌خوردن میش با گرگه نشانه‌ی وجود صلح و آشتی کامل است.

۹- فروغ سر نیزه و تیر و تیغ

بتابد چنان چون ستاره ز میغ  
(۴۰۳/۱۹۷/۴)

ستاره سنان بود و خورشید تیغ

ز آهن زمین بود و از گرده  
(نقل از حماسه‌سرایی در ایران، ص ۲۶۸)

میغ

۱۰- همیلون بیستند پیمان برین

که گر تیغ دشمن برد زمین.....  
(۲۵۲/۳۱۲/۴)

خروش آمد از باره‌ی هر دو مرد

تو گفستی برد دشت  
(۳۳۱/۳۲۲/۴)

نبرد

برجستگی و درخشندگی اغراق و مبالغه‌ی دانای طوس بویژه با کاربرد واج‌آرایی (تکرار حرف «د» و «ر» همراه با تشدید متناسب با فعل مورد نظر و به کار رفته در مصرع دوم) که به «صدا معنایی» ترجمانه است، «ناظر من الشمس» است.

۱۱- همی برزند این بر آن بر این

ز خون یلان سرخ گردد زمین

زمین کرده بد سرخ رستم به جنگ

یکی گرزه گلو پیکر به جنگ

(به نقل از حماسه‌سرایی در ایران)

۱۲- زمین تان سراسر بسوزم همه

کفن تان به نوک بدوزم همه  
(۱۷۳۸/۸۷/۴)

ز پیکان همی آتش افروختند

به بربر، زره را همی دوختند  
(۳۵۲۱/۳۲۸/۴)

### ب- شباهت قافیه و طرز بیان

۱- بشو تن دگر گرد و شمشیر زن

شه نامبردار لشکرشکن  
(۳۲/۱۸۱/۴)

چو بر زین و چون قارن رزم زن

چو خرگاد و کشواد لشکرشکن  
(۵۲۸/۲۱۵/۱)

و نیز باز از دقای طوس:

غمی شد دل مرد شمشیرزن

برانگیخت آن پاره‌ی پیلتن  
(۳۳۸۳/۳۳۷/۳)

۲- نوشتش بنام خدای جهان

شناسنده‌ی آشکار و نهان  
(۱۳۳/۱۸۵/۴)

تویی کرده‌ی کردگار جهان

شناسی همی آشکار و نهان  
(۳۱/۴/۱)

۳- از آن جادوی زشت بیرون کشید

سرسش را ز نیمه تن اندر برید  
(۷۲۰/۱۱۱/۴)

یکی خنجر آبگون برکشید

همی خواست از تن سرش را برید  
(۲۴۵۳/۱۵۸)

۴- نگر تا نبینید بگریختن

نگر تا نرسید از آویختن  
(۳۳۲۲/۳۲۲/۴)

اگر جنگ خواهی و خون ریختن

بدین گونه سختی و آویختن  
(۳۳۲۲/۳۲۲/۴)

۵- سه را همه با بشو تن دهم

و را خسروی تاج بر سر نهم  
(۶۶۵/۲۰۸/۴)

اگر نه من آن تاج بر سر نهم

همه کشور ایرانیان را دهم  
(۱۸۱۲۴/۲۸۲/۴)

۶- پس آن شاهزاده برانگیخت بور

همی کشت مرد و همی کرد شور  
(۶۸۵/۳۹/۴)

بسان پلنگی که پشت گور

نشیند برانگیزد از گور، شور  
(۳۳۱۴/۳۲۲/۴)

۷- چو او را چنان خوار گشته بدید

همه جامه‌ی خسروی بردید  
(۷۹۰/۲۱۳/۴)

چو بگشاد خفتان آن مهره دید

همه جامه بر خویشتن بردید  
(بهین‌نامه‌ی باستان، ۲۵۰۷/۱۶۲)

۸- تو گفتی هوا ابر دارد همی

و زان ابر الماس بارد همی  
(۳۹۲/۲۰۱/۴)

به پالیز بلبل بنالد همی

گل از ناله‌ی او ببالد همی  
(۲۳۹۶/۲۸۱/۴)

۹- چنین گفت داننده جاماسب را

چه گویم کنون شاه لهراسب را  
(۶۳۳۲/۰۶۴)

بخواند آن زمان شاه جاماسب را

همان فال گویان لهراسب را  
(۲۳۳۶/۲۸۲/۴)

۱۰- بهر گونه‌ی در هم آویختند

ز روی زمین گرد انگیزختند  
(۵۵۹۲/۰۳۴)

چو شیران به کشتی برآویختند

ز تن‌ها خوی و خون فرو ریختند  
(۱۰۸۹/۸۲/۲)

۱۱- چو ار جاسب دید آن چنان خیره شد

جهان پیش چشمش همی تیره شد  
(۵۸۳۲/۰۲۴)

چو بشنید رستم سرش خیره گشت

جهان پیش چشم اندرش تیره گشت  
(بهین‌نامه‌ی باستان، ۱۶۱، ۲۳۹۷)

۱۲- چو شیر اندر افتاد و چون پیل مست

همی کشت‌شان و همی کرد پست  
(۵۸۲/۲۰۲/۴)

بزد دست سهراب چون پیل مست

بر آوردش از جای و نهاد پست  
(بهین‌نامه‌ی باستان، ۱۵۸، ۲۳۵)

۱۳- چو از دور دیدش بدان سهم و خشم

پُر از خاک‌روی و پُر از آب چشم  
(۲۰۱/۲۰۵/۴)

همی ریخت خون و همی کند موی

سرش پُر ز خاک و پُر از آب روی  
(بهین‌نامه‌ی باستان، ۲۵۰۹/۱۶۲)

۱۴- چه باید مرا گفت شاهی و گاه

که روزم همی گشت خواهد سیاه  
(۳۳۹/۱۹۷/۴)

چه باید مرا جنگ زابلستان

و یا جنگ ایران و کابلستان  
(۳۳۲۲/۳۲۵/۴)

۱۵- از اندوه خوردن نباشدت سود

کجا بودنی بود این کار بود  
(۳۴۵/۱۹۸/۴)

از این خویشتن کشتن اکنون چه سود

چنین رفت و این بودنی کار بود  
(۱۱۸۵/۸۶/۲)

۱۶- بدین سان همی رفت بازنله خشم

پُر از خون شنه دل، پُر از آب چشم  
(۲۹۷/۱۹۲/۴)

یکی داستان است پُر آب چشم  
دل نازک از رستم آید به خشم  
(۲۱۳۷/۲)

۱۷- همی برزند این بر آن، آن بر این

ز خون یلان سرخ گردد زمین  
(۴۰۰/۱۹۷/۴)

همی زور کرد این بر آن، آن بر این

نجنبید یکا شیر بر پشت زین  
(۳۴۵۲/۳۲۵/۴)

با جلبه‌جایی ضمائر اشاره آرایه‌ی عکس یا قلب همراه با ایجاز  
به‌زیبایی بیت افزوده است.

۱۸- به یک دست شمشیر و دیگر درفش

بگیرد بدان جا درفش بنفش  
(۳۴۷/۱۹۵/۴)

چنین است کردار چرخ بلند

به‌دستی کلاه به‌دیگر کمند  
(۱۳۲۴/۸۲/۲)

۱۹- درینا سرا مهترا سرورا

چراغ جهان افسر کشورا  
(۷۹۲/۲۱۳/۴)

... که زارا دلیرا شها نوذرا  
(شاهنامه، دکتر حمیدیان، جلد ۱، پادشاهی نوذر، ص ۳۷، بیت ۴۵۸)

تسبیق صفات و کاربرد مصوت بلند «ا» (یادآور «آه») به‌مضای  
غم‌آلود و درینا گویی کمک کرده است. این ظرایف هنری، در سخن حکیم  
طوس بیش‌تر نمود یافته است.

### ج- قافیه‌های مشترک

۱- پراکنده فرمانش اندر جهان  
سوی نامداران و سوی مهان  
(۸۳/۱۸۲/۴)

یکی شادمانی بد اندر جهان  
میان کهان و میان مهان  
(۵۴۹/۱۲۱/۲)

۲- چو چندی برآمد بر این روزگار

بشد نزدش آن پیر آموزگار  
(۸۸/۱۸۴/۴)

شود ایمن از گردش روزگار  
بود اختر نیکش آموزگار  
(۲۴۵۹/۲۸۳/۴)

۳- ز دستش بیفتاد زرینه گرز

تو گفتی برفتش همه فر و برز  
(۳۲۶/۱۹۸/۴)



همی ریختند اندر آورد گرز

چو سنگ اندر آید ز بالای برز  
(۳۳۴۷/۳۲۵/۴)

۴- چو شاهنشه پیر گشته به بلخ

جهان بر دل ریش او گشته تلخ  
(۵۴/۱۸۲/۴)

ز جیحون گذر کرد بر سوی بلخ

چشنده ز گیتی بسی شور و تلخ  
(۲۱۸۲/۹۵/۴)

۵- بیاید دادن بسی خواسته

چه نیکو بود داده ناخواسته  
(۱۲۲/۱۸۵/۳)

بسیلورد چندان زر و خواسته

ابی آن که زو شاه بد خواسته  
(۱۱۱۲/۱۰۵/۱)

۶- چو ارجاسب بشنید گفتار دیو

فرود آمد از گاه ترکان خدیو  
(۱۰۲/۱۸۴/۴)

خروشید کای پای مردان دیو

بریده دل از ترس کیهان خدیو  
(۳۳۴/۴۵/۱)

۷- چو سالار ترکان چنین نامه خواند

فرو آمد از تخت و خیره بماند  
(۲۷۷/۱۹۲/۳)

سپهبد ز گفتار او خیره بماند

بدو هر زمان نام یزدان بخواند  
(۹۰/۲۲۳/۱)

۸- چو لشکر بیاراست بر شد به کوه

غمی گشته و ز رنج گشته ستوه  
(۳۶۸/۱۹۹/۲)

چو زهام گشت از کشانی ستوه

بپیچید زو روی شد سوی کوه  
(۱۲۸۴/۶۱/۳)

۹- در گنج بگشاد و از خواسته

سپه را همه کرد آراسته  
(۸۱۷/۲۱۴/۴)

برفتند با رامش و خواسته

همه دل به فرمائش آراسته  
(بهین نامه ی باستان، ۲۳/۱۳۳)

مر او را بستان جا بیستند سخت

ز تختش فگندند و برگشت بخت  
(۹۹۱/۲۲۲/۴)

دگر باره اسپهان بیستند سخت

به سر بر همی گشت بدخواه بخت  
(بهین نامه ی باستان، ۱۵۹/۲۲۷)

در پایان شاید ذکر این نکته بی فایده نباشد که بیت زیر از گشتاسب نامه:

ار اینون که دانی که من کردم این

مرا باید خواند جهان آفرین  
(۴۸/۱۸۲/۴)

که سخن خداوند جهان است که زرتشت برای گشتاسب جهت پذیرفتن دین بهی نقل می کند، در برخی نسخ شاهنامه در داستان

جمشید و از زبان وی آمده است، به طوری که حتما در کتاب ارجمند چشمه ی روشن از مرحوم دکتر غلام حسین یوسفی و به تبع آن در کتاب زبان و ادبیات فارسی (دوره ی پیش دانشگاهی، درس مشترک کلیه ی رشته ها، ص ۲۱) مصرع دوم آن از زبان جمشید بدین صورت آمده است:

«پیش از آن که ضحاک به پادشاهی ایران دست یابد، جمشید فرمانروای کشور بود. وی برخی از فنون و کارها و پیشه ها را به جهانیان آموخت، اما چون سال ها گذشت به تدریج خودبینی و ناسپاسی بر یزدان، بر او چیره شد، چندان که سرانجام گفت: «مرا خواند باید جهان آفرین!» او به همین سبب کیفری سخت دیده، نظیر فرعون و نمرود.

منی چون بیبوست با کردگار

شکست اندر آورد و برگشت کار باید توجه داشت که این بیت گشتاسب نامه در نسخه های معتبر شاهنامه، مانند نسخه ی دکتر سعید حمیدیان، در قسمت داستان جمشید نیست.

این بیت در برخی نسخ هم از زبان جمشید با تغییری (افزودن حرف «د») به اولین فعل در مصرع اول، برای مطابقت با مخاطب عام) به این گونه آمده است:

گر اینون که دانید که من کردم این

مرا خواند باید جهان آفرین در حالی که حرف اضافه شده، وزن بیت را مختل کرده و بی تردید الحاقی ست.

نکته ی گفتنی، این است که می توان چنین استنباط کرد که جمشید مانند نمرود که ادعای خدایی کرد و نیز همانند فرعون که «انا ربکم الا علی» گفت ادعای خدایی نکرده است، بلکه در اثر استغنا کارش به طغیان کشید و نسبت به خدا استکبار کرد و ناسپاسی ورزید و مصداقی برای آیه ی «ان الانسان لیطغی ان راه استغنی» گردید.

### منابع

- ۱- شاهنامه ی فردوسی، به اهتمام ژول مول، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی، چ چهارم، ۱۳۶۹.
- یادآوری: در ارجاع به این کتاب عدد نخست معرف جلد، عدد دوم صفحه و عدد سوم شماره ی بیت است. گشتاسب نامه ی دقیقی در جلد چهارم این چاپ می باشد.
- ۲- بهین نامه ی باستان (خلاصه ی شاهنامه ی فردوسی، گزینش و توضیح دکتر محمدجعفر یاحقی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چ دوم، ۱۳۷۰.
- تذکر: در ارجاع به این کتاب عدد سمت راست ممیز، نشانگر صفحه و عدد سمت چپ آن نشان دهنده ی شماره ی بیت است.
- ۳- حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ چهارم، ۱۳۶۹.
- ۴- سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات خوارزمی، چ چهارم، ۱۳۶۹.
- ۵- سبک شناسی، محمدمتقی بهار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- ۶- لغت نامه ی دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، موسسه ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چ اول از دوره ی جدید بهار ۱۳۷۲.
- ۷- ماهنامه ی ادبستان، اردیبهشت ۱۳۷۳.
- ۸- شاهنامه ی فردوسی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، چ پنجم، ۱۳۷۹.